



## سورة اللیل

مکی و دارای ۲۱ آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشنده مهربان.

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى ﴿١﴾

{ ۱ } سوگند به شب آنگاه که همی پوشاند.

وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى ﴿٢﴾

{ ۲ } و به روز هنگام، آنگاه که تابان می شود.

{ ۳ } و به آنچه نر و ماده را آفریده.

وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى ﴿٣﴾

{ ۴ } همانا کوشش شما بس پراکنده است.

إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى ﴿٤﴾

{ ۵ } اما آن کس که ببخشد و پروا گیرد.

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى ﴿٥﴾

{ ۶ } و بهین را راست داند.

وَصَدَقَ بِالْحُسْنَى ﴿٦﴾

{ ۷ } پس او را آسان گردانیم برای آسان تری.

فَسَنِيْسِرُهُ لِّلْغُسْرَى ﴿٧﴾

{ ۸ } و اما آن کس که بخل ورزد و خود را بسی نیاز

وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى ﴿٨﴾

گیرد.

{ ۹ } و بهین را دروغ شمارد.

وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى ﴿٩﴾

{ ۱۰ } پس او را آسان گردانیم برای سخت تری.

فَسَنِيْسِرُهُ لِّلْغُسْرَى ﴿١٠﴾

{ ۱۱ } و مال او بی نیازش نگرداند و او را نگاه ندارد

وَمَا يُعْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى ﴿١١﴾

آنگاه که پایش بلغزد و پرت شود.

شرح لغات :

سعی : کوشش فکری و عضوی برای رسیدن به مقصود.

شَتَّى ، وصف مفرد: پراکنده. جمع شتیت (مانند مرضی و جرحی) - جمع مریض



و جریح): از هم پراکنده‌ها.

حسنى، يسرى، عسرى، به ترتيب: بهين، آسان، دشوار. به معنای وصف تفضیلى: بهتر، آسان‌تر، دشوارتر.

تردى: لغزید و پرت شد، رداء دربر کرد. تفعل از ردی: چیزی را شکست، با سنگ بزد، پرت شد، هلاک گشت، بی‌باکی کرد.

«وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ. وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ. وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَىٰ. إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ» : فعل‌های مضارع یغشى، و تجلّى (تتجلّى) به حسب ماده لغوی و هیأت فعلی، حدوث تدریجی، و تصریح نشدن به مفعول آن‌ها اطلاق و تعمیم را می‌رساند: شب همی پوشاند آنچه را که روز آشکارش می‌نماید: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا». و روز آشکار می‌نماید آنچه را شب می‌پوشاند، سایه شب دامن می‌گسترده و جنب و جوش زندگان و طبیعت آهسته آهسته آرام می‌گیرد، و بیشتر جنبندگان درجهت عکس دامنه تاریکی، به سوی خانه و لانه و آشیانه خود روی می‌آورند، و پوشیده می‌شوند. در میان این پوشش‌ها چراغ‌های حواس و ادراکات، یکی پس از دیگری خاموش می‌شود، تا آخرین حرکت خیال و شعور از کار می‌افتد و پوشیده می‌گردد. شب این‌گونه سراسر ظاهر و باطن عالم را می‌پوشاند. سپس دیری نمی‌پاید که اشعه نور از آفاق دور می‌تابد، و عناصر و قوای حیات را اندک اندک بیدار می‌نماید و برمی‌انگیزد، و دامنه‌های پرده شب را برمی‌چیند، تا آنکه همه افسردگان و خفتگان را گرم و بیدار و فعال می‌گرداند. در میان این تناوب متضاد شب و روز، و تبادل نور و ظلمت، و حرکت و سکون و گرمی و سردی و پوشیده شدن و نمایان شدن آفاق دور و نزدیک، از درون عناصر و فعل و انفعال‌های مرموز آن، حیات نمودار می‌شود، و صورت‌هایی رخ می‌نماید، که جز پروردگار بر آن‌ها احاطه ندارد: «وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَىٰ».



اسم ما، در این آیه مانند آیات سورة الشمس، عنوان آن نیروی حیاتی است که به اذن پروردگار متعال، عناصر طبیعت را استخدام می نماید، و صورت های متنوع و زنده پدید می آورد. بعضی از مفسرین در این آیه نیز «ما» را به معنای «من» و مقصود از او، ذات مقدس باری را دانسته اند. بعضی «ما» را مصدری گرفته اند. این دو معنا برخلاف ظاهر، و تأویل غیر لازم است. و بنابر مصدری بودن، فعل خلق به معنای مصدر باز می گردد و احتیاج به ضمیر فاعل و مقدری دارد که مرجع مذکوری ندارد. بعضی هم قرائت مجهول و نامشهوری را پیش آورده «و الذکر و الانثی» خوانده اند. این توجیحات و تأویلات که برای لفظ «ما» در این گونه آیات قائل شده اند، برای این است که نخواسته اند فعل «خلق» و امثال آن را به غیر خدا منسوب دارند، و این نسبت را ناروا دانسته اند. با آنکه در قرآن، نسبت خلق به غیر خداوند نیز داده شده است: ﴿أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ﴾ «من (مسیح): از گل برای شما چون اندام مرغی می آفرینم». (آل عمران ۳/ ۴۹) ﴿وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأَذْنِي﴾: «آنگاه که از گل پیکری پرنده مانند را به اذن من می آفرینی» (مائده ۵/ ۱۱۰) و ادله شرعی و براهین عقلی، وجود قوا و فرشتگان را که کارشان، به اذن پروردگار، تدبیر و افاضه و تصویر است، اثبات می نماید، و هر مسلمانی باید به آنها معتقد باشد.

این سه سوگند: «و اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى...» اشهاد از آیات مشهود انسان است برای نمایاندن و اثبات مقصود نامشهود. دو سوگند اول، اوضاع متقابل شب و روز را می نمایاند، سوگند سوم، نظر ناظر را از این ظواهر، به اسرار درونی و قوای آن جلب می نماید: این تغییر و تحول و قبض و بسط، عناصر و مواد را برای تابش شعاع حیات مستعد می نماید، تا به صورت زندگانی، با تجهیزات کامل درمی آیند، و به سر فصل دوگونه و جدای نر و ماده می رسند که هر یک دارای خواص و صفات معین و



تعداد محدود می‌باشند. و از ازدواج هر دو گونه و نر و ماده، گونه‌های متنوع دیگر پدید آمده تا از میان آن‌ها صورت کامل انسانی رخ نموده است. از این پس انسان است که با اختیار و کوشش خود، طرق مختلف حیات را باز می‌نماید:

«إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى» : جواب قسم‌ها و مورد شواهد است. «شَتَّى»، صفت مفرد، و برگونه‌های مختلف دلالت دارد. اگر جمع شتیت باشد، پراکندگی و اختلاف بیشتر را می‌رساند. تشخیص و اختیار هر مطلوبی، شوق رسیدن به آن را در انسان برمی‌انگیزد، و شوق، قوای فکری و اعضای ارادی را به حرکت و کوشش و می‌دارد، و چون تشخیص و اختیار افراد مختلف است، کوشش‌ها پیوسته پراکنده و از هم دور می‌شود، و محصول کوشش‌ها که افکار و عقاید و اخلاق و صفات تحقق یافته و صورت گرفته و قابل انتقال است، زمینه را برای پدید آمدن افرادی با صفات و خواص و مشخصات متمایز و از هم جدا، آماده می‌نماید.

«فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى. وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى. فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى» : فاء برای عطف و تفریع، اما برای بیان و تفصیل آیه قبل «إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى» است. این آیات و آیات بعد تفصیل و ترتیب دو طریق و خط متمایز و از هم جدایی است که کوشش انسانی در مسیر هر یک از آن‌ها پیش می‌رود، و آثار و سرانجامی دارد. دیگر راه‌ها و کوشش‌های پراکنده و نامشخص، در بین این دو خط متمایز و محدود واقع می‌شود، یا در نهایت به یکی از این دو خط متمایز می‌رسد، یا چون راه و سرانجام مشخصی ندارد متوقف می‌گردد.

از این که هیچ یک از دو مفعول فعل «اعطی»، و مفعول فعل «اتقی» ذکر نشده، معلوم می‌شود که خود «اعطاء و اتقاء» مورد نظر است. و همچنین است ذکر نشدن موصوف «الحسنی و اليسری». با این نظر، مفعول‌ها و موصوف‌هایی که در تفاسیر



برای این افعال و اوصاف ذکر شده، جز بیان نمونه و مصداق نباید باشد. و بعضی از موصوفات مذکور در تفاسیر، با صفت مؤنث الحسنی و الیسری تطبیق ندارد. و اگر این صفات، مؤنث تفضیلی باشد، موصوف‌های آن‌ها نامعین و نسبی است و با سیاق این آیات که کوشش‌های پراکنده را شرح می‌دهد، مناسب‌تر می‌باشد، زیرا معنای سعی متضمن حرکت مستمر است، و فعل مضارع «فسنيسره» نیز اشعار به حدوث و دوام دارد. از این جهت موصوف‌های این صفات نیز پیوسته تغییر می‌نماید و کامل‌تر می‌شود. چنان‌که در بعضی از آیاتی که این‌گونه صفات: حسنی، تقوا، ایمان، کفر، عصیان، آمده، صریحاً یا ضمناً افزایش آن‌ها ذکر شده:

﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ﴾ (یونس ۲۶/۱۰). ﴿وَ يَجْزَى الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَىٰ﴾ (النجم ۵۳/۳۱). ﴿وَ إِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا﴾ (النساء ۴۰/۴). ﴿وَ مَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا﴾ (شوری ۲۳/۴۲). ﴿ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا﴾ (مائده ۹۳/۵).

تصدیق، حکم ذهن، بعد از استدلال، بر موضوعات تصوری است، و حسنی صفت موضوع مورد تصدیق می‌باشد. و چون موضوع تصدیق و موصوف به حسنی «وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى» هم مدرکات نظری و عقلی برتر، و هم موضوعات عملی مانند عدل و احسان و گفتار و کردار نیک‌تر است، این‌گونه تصدیق منشأ تحرک و پیشرفت به سوی معارف و کمال علمی و عملی می‌گردد، آن چنان‌که شخص مصدق به حسنی، هر موضوع جمیل و نیک را دریابد، موضوع جمیل‌تر و نیک‌تر برایش رخ می‌نماید، تا در پرتو جمال و کمال و خیر مطلق درمی‌آید.

به قرینه ترتیب افعال در این آیه: «أَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَ اتَّقَىٰ وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى» اعطاء و اتقاء مقدمه چنین‌گرایش و حرکت عقلی می‌باشد. اعطای مطلق و بدون ذکر مفعول، صرف هر گونه سرمایه و امور مورد علاقه در راه خیر دیگران است. به این



طریق، شخصیت انسان، از خودبینی و پیچیدگی به خود برمی‌گردد و استعدادها و دیدش باز می‌شود و به حرکت درمی‌آید.

اتقاء (= اخذ وقایه) قوای متحرک نفس را منظم و هماهنگ می‌گرداند، و از مصرف بیهوده سرمایه‌ها و انحراف در مسیر هواها و شهوات بازش می‌دارد. همین‌که انسان در شعاع اعطاء، و قدرت تقوا پیش رفت و دیدش وسعت یافت، و استعدادهای نفسانیش به ثمر رسید، قدرت عقلیش باز و شکفته و روشن می‌شود: «وَصَدَقَ بِالْحُسْنَى». و در این طریق فکری و عقلی هرچه پیش‌تر رود بیشتر مشمول جاذبه و عنایات پروردگار می‌گردد و خداوند مشکلات و موانع را برایش آسان می‌گرداند: «فَسَيُسِّرُهُ لِّلْيُسْرَى».

سین «سنیسه»، دلالت بر آینده نزدیک و عنایت خاص دارد، و ضمیر مفعول آن، راجع به من «مَنْ أَعْطَى» می‌باشد. چنان‌که در تفسیر آیه «وَوَيْسُرُكُ لِّلْيُسْرَى»، «سوره اعلی» گفته شده این تعبیر خاص، «فَسَيُسِّرُهُ لِّلْيُسْرَى» دلالت بر این واقعیت دارد که همه مشکلات و موانع و سختی‌ها، از خود انسان و در وجود او می‌باشد، و همین‌که وجودش به حرکت درآید، و دیدش باز شد، خود او آسان می‌شود و هرچه مشکل می‌نمود نیز آسان می‌گردد. «طالقانی و زمانه ما»

«وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى. وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى. فَسَيُسِّرُهُ لِّلْعُسْرَى»: بخل، در مقابل اعطاء، خودداری از بذل هر گونه دارایی ذاتی یا اکتسابی است. فعل «استغنی» را متعلق «مفعول بواسطه» مقدر یا مذکور می‌باید: استغنی به عنه، به آن از دیگری بی‌نیاز شد. و گاه مفعول آن، همان فاعل، از دو جهت است: «استغنی به = خود را به آن از دیگری بی‌نیاز کرد». این فعل در این آیه گویا از این جهت مطلق و بدون متعلق آمده که بعد از فعل بخل و در مقابل اتقی، واقع شده است: اما کسی که بخل ورزد و با آن بخل خود را از تقوا بی‌نیاز دارد.



تعلق فعل «کذب» به وصف «الحسنی»، اشعار به این دارد که به هیچ موضوع و حقیقت نیکو و زیبایی، از جهت نیکی و زیبایی تصدیق ندارد. اگر چیزی را تصور و تصدیق نماید، از جهت جذب به سوی خیر و نیکی نیست، بلکه در جهتِ علایق و شهوات پست می‌باشد. این راه و روش کسانی است که خود را به شهوات و علاقه‌های مادی محکم بسته و از توجه به دیگران گسسته‌اند، و با تعلق به این امور، خود را از تقوا و مسیر انسانی بی‌نیاز دانسته‌اند. برای این‌ها علم و معرفت و تصدیق به «حسنی» جاذبه و جلال و جمالی ندارد، و معلومات ابزار و وسیله برای به دست آوردن مال و تأمین شهوات است، و در نظرشان جهان با این شکوه و جلال، خشک و مرده می‌نماید.

کوشش و سعی «من اعطی...» چون در مسیر خیر و حق و جواذب آن‌ها می‌باشد، پیوسته انسان سعی را سبک و آسان می‌گرداند. در مقابل آن، کوشش و سعی «من بخل...» چون در جهتِ مخالف با آن است، سعی، هرچه در این جهت پیش رود خود پیچیده‌تر و دشواریهایش بیشتر می‌شود، و چون به این‌گونه پیچیدگی و دشواری و ماندن در تاریکی تکذیب، خوی می‌گیرد، اقدام به هر کار دشوار و رفتن در راه ناهموار، برایش آسان می‌شود: «فَسُنِّيْسِرُهُ لِّلْعُسْرَى». فاء تفریع، پیوستگی این نتیجه را با آن مقدمات، و فعل جمع «نیسر» سنن الهی را می‌رساند.

این گروه تفصیل داده شده در این آیات: «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى... وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ...» چون دوگونه نر و ماده «وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى»، گرچه از اصل و قوای حیاتی برآمده‌اند، ولی با اختیار خود، از هم ممتاز و مشخص گشته، و چون شب و روز، اندک‌اندک در دو جهت مقابل واقع شده‌اند: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى»، «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى». این آیات: «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى...»، «وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ» ناظر به سه مرتبه یا مرحله وجود



انسان است: عمل عضوی، خلقی یا نفسی، عقلی. عمل عضوی: اعطاء یا بخل؛ نفسانی: تقوا یا استغناء؛ فکری: تصدیق یا تکذیب است.

«وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى»: ما، نافیه، عنه که متعلق به یعنی است، اشعار به دفاع و رفع خطر دارد. اذا، ظرف فعل محقق «تردّی» است: او را مالش بی نیاز نمی‌گرداند، و از خطر بازش نمی‌دارد، هنگامی که پایش بلغزد و سقوط نماید.

فعل «تردّی» در ضمن خبر حتمی، چگونگی نهایت کوشش و پایان زندگی این‌ها را می‌نمایاند: این‌ها که بخل ورزیدند و سرمایه‌های مادی و معنوی خود را در راه خیر به کار نبردند، و به مال و طبیعت لغزان آن متکی شدند، و از اتکاء به تقوا و استعدادهای معنوی خود، خود را بی‌نیاز پنداشتند، و از هر حقیقت برتری روی‌گردانده و آن را تکذیب نمودند، پیوسته در معرض سقوط هستند و خواهند ساقط شد، و مالی که به آن دل بسته و اتکا دارند، از این سقوط حتمی بازشان نمی‌دارد، زیرا طبیعت ماده و متعلقات آن که خود هیچ‌گونه پایه و ثباتی ندارد، و پیوسته در معرض تغییر و فناست، چگونه می‌تواند متکی به خود را نگه دارد. «وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى». چشم‌انداز این‌ها، در میان پیچ و خم زندگی محدود، و راهشان از لبه پرتگاه‌های سست و لغزان، و مقصدشان مجهول است، زیرا با اراده و با پای خود راه نمی‌روند، این رشته‌های مال است که آن‌ها را به این سو و آن سو می‌کشاند و با بالا رفتن و پایین آمدن اعتبارات آن، بالا و پایین می‌روند، و این اعتبارات چنان جزء سرشتشان شده که آن را خود و خود را آن می‌پندارند. همین‌که اعتبار دارند گمان می‌کنند همه چیز دارند و همه چیز هستند، و همین‌که این‌گونه اعتبارشان رفت هیچ می‌شوند. و در نهایت با فرو ریختن ماده تن و علاقه‌های آن و تغییر طبیعت جهان، در آن سقوطگاه نهایی که نامش دوزخ است یکسره ساقط می‌شوند.





می شود که معنای ما «وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ...»، استفهام انکاری باشد: و چگونه مال او، بی نیازش می نماید و نگاهش می دارد، آنگاه که درغلتد، یا در دوزخ بیفتد؟! نظری کوتاه در آنچه از مفاهیم و اشارات و ترتیب آیات استفاده می شود: گسترش پی درپی تاریکی شب و فراگیری آن، و بر آمدن و فروزان شدن روشنایی روز، و ترکیب و تجزیه و فعل و انفعال های عنصری، که از تناوب شب و روز برمی آید، منشأ پیدایش قوای حیاتی و پدیده های مختلف نر و ماده می شود و پیوسته پیش می رود تا به صورت موجود عاقل و مختاری درمی آید که با کوشش های اختیاری خود، و راه های مختلفی که در پیش می گیرد، و عقاید و آراء و اخلاق گوناگونی که کسب می نماید، شخصیتش تکوین یافته و هر یک از دیگری جدا و ممتاز می شود، تا حدی که گروهی راه نور و جمال و بقا را در پیش می گیرند و گروهی به سوی تاریکی و شرور و سقوط کشانده می شوند. این گونه تقابل نیز مانند تقابل روز و شب، و تناوب فرمانروایی آن ها، محرک فرد و اجتماع به سوی کمال و بروز استعدادها و تحصیل آزمایش هاست...

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»